ارتباط بداء با ظهور حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف

 خدامراد سليميان

چكيده

بحث بدا يكي از مباحث مهم و پردامنه در ميان مباحث شيعه است. اين بحث با موضوعات فراواني از جمله ظهور حضرت مورد بررسي قرار گرفته است. برخي با بيان پيوند اين مقوله با برخي مباحث مربوط به ظهور بدا را در زمان و نشانه‌هاي ظهور قابل بررسي دانسته و بين آن دو ارتباط برقرار كرده‌اند.

به نظر مي‌رسد نه فقط بدا در بحث اصل ظهور، كه در زمان و نشانه‌ها نيز هيچ‌گونه جايگاه و ارتباطي ندارد.

اگرچه بررسي دقيق از نظر سند و محتوا مجال بيشتري را طلب مي‌كند، اما در يك بررسي عمومي مي‌توان به عدم ارتباط بدا به مباحث ياد شده تصريح كرد.

كليد‌واژه‌ها: بداء، ظهور، نشانه‌هاي حتمي ظهور، زمان ظهور.

مقدمه

يكي از باورهاي ويژة شيعه با بهره‌مندي از رهنمودهاي اهل بيت عليهم السلام اعتقاد به بداء است. اين باور در بحث‌هاي گوناگوني مورد توجه قرار مي‌گيرد؛ از جمله در بحث ظهور حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف موضوعات ظهور، فراوان است؛ ولي بحث بداء در سه بخش مطرح مي‌شود: اصل، زمان و نشانه‌هاي ظهور.

در اصل ظهور، هيچ كس به بداء اشاره نكرده است؛ ولي بعضي با استناد به برخي سخنان، آن را در زمان و نشانه‌ها مطرح كرده‌اند كه به نظر مي‌رسد دليل آن‌ها بر اين ادعا، نيازمند بررسي است. در اين نوشتار، تلاش مي‌كنيم در حد ممكن به عرصه‌هاي سه‌گانه بحث اشاره و دليل‌ها بررسي شود.

پيش از ورود به بحث، مناسب است ابتدا به معناشناسي بداء در لغت و اصطلاح و سپس به ديدگاه معصومان عليهم السلام اشاره شود.

1. معنا شناسي بداء در لغت و اصطلاح

بداء (به فتح باء) در لغت به معناي ظاهر شدن، هويدا شدن، پديد آمدن رأي ديگر در كاري يا امري است (ابن منظور، 1997: ج14، ص66؛ طريحي، 1415: ج1، ص167؛ عسكري، 1412: ص19؛ مصطفوي، 1360: ج1، ص235). در قرآن نيز به همين معنا آمده است؛ آن‌جا كه مي‌فرمايد: (ثُمَّ بَدَا لهَُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُاْ الاَْيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتي‏ حِينٍ)؛ آن گاه پس از ديدن آن نشانه‏ها، به نظرشان آمد كه او را تا چندي به زندان افكنند (يوسف، 35).

اين آشكار شدن پس از پنهان بودن فقط براي انسان پديد مي‌آيد و دربارة خداوند، هرگز چنين نخواهدبود؛ چرا كه لازمه‏اش اين است كه خداوند به آن موضوع آگاهي نداشته باشد كه اين، امر محالي براي خداوند است.

آري؛ خداوند به همه چيز، در همة زمان‌ها و مكان‌ها ـ چه حاضر باشند و چه غايب، چه موجود باشند و چه فاني و چه در آينده پديد آيند ـ علم حضوري دارد.

قرآن كريم در اين باره مي‏فرمايد: (إِنَّ اللَّهَ لا يَخْفي‏ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِِ)؛ در حقيقت، هيچ چيز )نه‏( در زمين و نه در آسمان بر خدا پوشيده نمي‏ماند (آل عمران، 5).

پيراسته بودن خداوند متعال از هرگونه ناداني و كاستي از يك سو و رواياتي كه بداء را به خداوند نسبت داده‌اند، از سوي ديگر، زمينه‏اي فراهم كرده است تا مسأله بداء ـ بر خلاف ديدگاه اهل سنت[1] ـ به طور گسترده در منابع كلامي و تفسيري شيعه مورد توجه و پژوهش قرار گيرد؛ به گونه‌اي كه كتاب‌هاي مستقلي در اين زمينه به نگارش در آمده است.[2]

در اين‏گونه كتاب‌ها به طور عام دو بحث همواره مورد دقت بوده است:

نخست مفهوم‌شناسي بداء در لغت و اصطلاح و اين‌كه چگونه باور به آن، مستلزم انتساب ناداني به خداوند نيست.

ديگر اين‌كه باور يادشده، مي‏تواند در تصحيح نگرش انسان به ادارة جهان از سوي خداوند مؤثر باشد. اين منابع به طور عموم، بحث را اين‌گونه مطرح مي‌كنند كه بنا بر آيات قرآن، خداوند متعال دو لوح دارد:

الف. لوح محفوظ

لوحي كه آنچه در آن نوشته مي‏شود، به هيچ صورت پاك نشده و در آن تغييري صورت نمي‏گيرد؛ چرا كه مطابق علم الهي است:

(بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجيدٌ في‏ لَوْحٍ مَحْفُوظٍ)؛ آري؛ آن قرآني ارجمند است كه در لوحي محفوظ است (بروج، 21و22).

ب. لوح محو و اثبات

در قرآن كريم مي‌خوانيم: (يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتاب‏ِ)؛ خدا آنچه را بخواهد محو يا اثبات مى‏كند، و اصل كتاب نزد او است (رعد، 39).

نيز مي‌فرمايد: (ثُمَّ قَضي‏ أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّي عِنْدَهُ)؛ آن گاه مدّت را )براي شما عمر( مقرّر داشت. و اجَل حتمي نزد او است (انعام، 2).

بنا بر شرايط و سنت‌هاي الهي، سرنوشت شخص يا جرياني به شكلي خاص مي‏شود، با از بين رفتن آن سنت‌ها يا مطرح شدن سنت‌هاي نوين، سرنوشت آن شخص يا آن جريان مناسب سنت‌هاي جديد قرار مي‏گيرد.

فضيل بن يسار از امام صادق عليه السلام روايت كرده است كه فرمود:

إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ كِتَاباً فِيهِ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَمَا شَاءَ مِنْهُ قَدَّمَ وَ مَا شَاءَ مِنْهُ أَخَّرَ وَ مَا شَاءَ مِنْهُ مَحَا وَ مَا شَاءَ مِنْهُ أَثْبَتَ وَ مَا شَاءَ مِنْهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ مِنْهُ لَمْ يَكُنْ؛

خداوند كتابي نوشته است كه در آن تمام آنچه بوده و خواهد بود، ثبت شده و آن را پيش روي خود نهاده است؛ هر چه را بخواهد، جلو مي‏اندازد و هر چه را بخواهد، تأخير مي‏اندازد؛ هر چه را بخواهد، محو و هر چه را بخواهد، اثبات مي‏نمايد؛ هر چه را بخواهد، موجود مي‏شود و هر چيز را نخواهد، نمي‏شود (عياشي، 1380: ج2، ص216).

و نيز ابن سنان از آن حضرت عليه السلام روايت كرده است كه فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ مَا يَشَاءُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ وَ قَالَ فَكُلُّ أَمْرٍ يُرِيدُهُ اللَّهُ فَهُوَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَصْنَعَهُ لَيْسَ شَيْ‏ءٌ يَبْدُو لَهُ إِلَّا وَ قَدْ كَانَ فِي عِلْمِهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَبْدُو لَهُ مِنْ جَهْلٍ؛

خداوند هر چه را بخواهد، پيش مي‏اندازد و هر چه را بخواهد، مؤخر مي‏كند و هر چه را بخواهد، محو و هر چه را بخواهد، اثبات مي‏كند «و ام الكتاب» نزد او است و فرمود: «هر چيزي را كه خدا اراده مي‏كند، پيش از آن‌كه آن را پديد آورد، در علم او وجود دارد. چيزي بر او آشكار نمي‏شود، مگر اين‌كه در علم او بوده است. همانا براي خدا از روي جهل، چيزي آشكار نمي‏شود (همان، ص218).

صاحب تفسير الميزان پس از نقل روايات ياد شده مي‌نويسد:

روايات در باب بداء از امامان عليهم السلام بسيار زياد وارد شده است و با كثرتي كه دارد، ديگر نبايد به گفته آن‌ها كه گفته‏اند: «خبر بداء، خبر واحد است»، اعتناء كرد.

اين روايات ـ به‌طوري كه ملاحظه مي‏فرماييد ـ بداء به معناي علم بعد از جهل را نفي مي‏كند. از نظر اين روايات، علم خداي متعال كه عين ذات او است، مانند علم ما، به جهل تبديل نمي‏شود؛ بلكه بداء، به معناي ظهور امري است از ناحيه خداي متعال، بعد از آن‌كه ظاهر، مخالف آن بود. پس بداء عبارت است از محو اول و اثبات ثاني و خداي سبحان، عالم به هر دو است.

اين، حقيقتي است كه هيچ صاحب عقلي نمي‏تواند انكارش كند؛ براي اين‌كه براي امور و حوادث، دو وجود پيش بيني و تصور مي‏شود: يك وجود به حسب اقتضاي اسباب ناقص از قبيل شرط يا علت يا مانعي است كه قابل تخلف است، و يك وجود ديگر بر حسب اقتضاي اسباب و علل تامه، آن‌كه اين وجود بر خلاف وجود اول وجودي است ثابت و غير مشروط و غير متخلف.

آن دو كتابي كه آيه مورد بحث معرفي مي‏كند، يعني كتاب محو و اثبات و ام الكتاب، يا عبارتند از همين دو مرحله از وجود، يا مبدأ آن دو. هر چه باشد، اين مسأله كه امري يا اراده‏اي از ناحيه خداي تعالي ظاهر گردد كه خلاف آن توقع مي‏رفت، مسأله‏اي است واضح كه جاي هيچ‌گونه ترديد در آن نيست.

و در پايان، ديدگاه خود را اين‌گونه بيان مي‌كند:

آنچه به نظر ما مي‏رسد، اين است كه نزاع در ثبوت بداءـ هم چنان كه از احاديث امامان اهل بيت عليهم السلام برمي‏آيد ـ و نفي آن، هم چنان كه ديگران معتقدند، نزاعي است لفظي كه با كمي دقت، خود به خود از بين مي‏رود؛ به همين سبب بود كه ما در اين كتاب، بحث جداگانه‏اي به اين مسأله اختصاص نداديم، با اين‌كه روش ما اين بود كه براي هر مسأله علمي بحثي اختصاص دهيم.

دليل ما بر اين‌كه نزاع در بداء نزاع لفظي است، اين است كه آن‌هايي كه منكر آنند، چنين استدلال مي‏كنند كه قول به بداء مستلزم تغير علم خدا است؛ حال آن‌كه اين استلزام در بداء ما آدميان است، و در ما است كه مستلزم تغير علم است، و اما بداء به آن معنايي كه در روايات آمده است، مستلزم چنين اشكالي نيست (طباطبايي، 1361: ج11، ص523).

يكي ديگر از تفسيرهاي معاصر نيز به اجمال دربارة بداء چنين نوشته است:

بسيار مي‏شود كه ما طبق ظواهر علل و اسباب، احساس مي‏كنيم كه حادثه‏اي به وقوع خواهد پيوست يا وقوع چنين حادثه‏اي به يكي از پيامبران خبر داده شده؛ در حالي كه بعدا مي‏بينيم آن حادثه واقع نشد، در اين هنگام مي‏گوييم «بداء» حاصل شد؛ يعني آنچه را به حسب ظاهر ما واقع شدني مي‏ديديم و تحقق در آن را قطعي مي‏پنداشتيم، خلاف آن ظاهر شد (مكارم شيرازي، 1380: ج1، ص246).

بنابراين بر خلاف پندار مخالفان، ديدگاه شيعه به بداء، هيچ‌گونه نقص و جهلي را متوجه خداوند نمي‌كند.

2. بداء از ديدگاه پيشوايان معصوم عليهم السلام

بداء در روايات شيعه با اهميت فراوان تلقّي شده است؛ بدان‌گونه كه برخي بزرگان به صورت مستقل با اين عنوان به نگارش آثاري اقدام كرده (نجاشي، 1407: صص88 و219 و257 و326 و334 و350؛ طوسي، 1411: صص25 و102) يا با سامان دادن بابي مفصل در كتاب روايي خود، روايات معصومان عليهم السلام در اين زمينه را گردآورده‌اند؛ از جمله مرحوم كليني در كتاب كافي، شانزده روايت در اين زمينه نقل كرده است كه توجه به مضمون همة اين روايات، تصور كلي باور به بداء را، آسان مي‌كند (كليني، 1365: ج1، ص146). برخي از اين روايات از اين قرارند:

امام باقر يا امام صادق عليها السلام فرمود: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْ‏ءٍ مِثْلِ الْبَدَاءِ؛ خداوند به چيزي مانند بدا پرستش نشده است» (همان: ح1).

امام صادق عليه السلام فرمود: «مَا عُظِّمَ اللَّهُ بِمِثْلِ الْبَدَاءِ؛ خداوند به چيزي مانند بداء بزرگ شمرده نشده است» (پيشين).

و در روايتي ديگر فرموده‏اند: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي الْقَوْلِ بِالْبَدَاءِ مِنَ الْأَجْرِ مَا فَتَرُوا عَنِ الْكَلَامِ فِيهِ؛ اگر مردم پاداش اعتقاد به بداء را مي‏دانستند، در سخن گفتن از آن، سستي نمي‏كردند (همان: ص148).

مرحوم طريحي از لغت‌شناسان بزرگ پس از بيان معناي لغوي به روايتي اشاره كرده در توضيح مي‌نويسد:

وقوله: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً (قَطُّ إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ وَ أَنْ) (حتي) يُقِرَّ لِلَّهِ بِالْبَدَاءِ» (كليني، همان: ج1، ص148 و ج8، ص165)؛ أي يقر له بقضاء مجدد في كل يوم بحسب مصالح العباد لم يكن ظاهرا عندهم، وكإن الإقرار عليهم بذلك للرد علي من زعم أنه تعالي فرغ من الأمر، وهم اليهود، لأنهم يقولون: «إن الله عالم في الأزل بمقتضيات الأشياء فقدر كل شيء علي وفق علمه» (طريحي، همان: ج1، ص167-168).

شيخ صدوق در كتاب توحيد در باب بداء پس از نقل روايات در اين باره، نگاه برخي مخالفان و نيز نسبت دادن برخي بحث‌ها به شيعه را ناداني و جهالت دانسته است.

مرحوم مجلسي نيز با سامان دادن بابي با عنوان «البداء و النسخ» افزون بر چهل صفحه، ضمن اشاره به برخي آيات در اين‌باره، به گردآوري روايات مربوط پرداخته است و ذيل برخي روايات، توضيح ارائه كرده است. سرانجام در پايان روايات، به تفصيل دربارة بداء و نسخ، بحث كرده است (مجلسي، 1404: ج4، ص92-134).

البته پيشوايان معصوم عليهم السلام افزون بر تأكيد بر معناي درست بداء، به برداشت نادرست نيز اشاره كرده، شيعيان را از آن‌ پرهيز داده‌اند. امام صادق عليه السلام فرمود: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَبْدُو لَهُ فِي شَيْ‏ءٍ اليوم لَمْ يَعْلَمْهُ أَمْسِ فَابْرَءُوا مِنْهُ؛ هر كس گمان برد خداوند، چيزي را كه ديروز نمي‌دانسته، امروز از آن آگاهي يافته و تغيير نظر داده است، از او بيزاري بجوييد (شيخ صدوق،1395: ج1، ص70).

با درك صحيح مسأله بداء، انسان درمي‏يابد كه در جايگاه هر انتخاب و انجام هر كاري خداوند، ناظر او است و بر اساس همين انتخاب و عملكرد، مقدرات وي در هر لحظه از سوي خداوند رقم مي‏خورد؛[3] برخلاف پندار يهود كه خداوند پس از خلقت، از تدبير امور عالم دست كشيده است.[4] بنابراين بداء در حقيقت، تغيير در علم الهي نيست؛ بلكه تغيير در مقدّرات غير محتوم است. آيات قرآن افزون بر يادآوري اين اصل كلي، سرنوشت انسان‌ها را به وسيلة خواست خود آن‌ها[5] تغييرپذير دانسته است.

شيخ مفيد در بخشي از كتاب تصحيح الاعتقاد پس از آن‌كه يگانه راه در بحث بداء را نقل دانسته، در اين باره اين‌گونه نوشته است:

فالمعني في قول الإمامية «بدا لله في كذا» أي «ظهر له فيه» و معني «ظهر فيه» أي «ظهر منه» و ليس المراد منه تعقب الرأي و وضوح أمر كان قد خفي عنه و جميع أفعاله تعالي الظاهرة في خلقه‏ بعد أن لم تكن فهي معلومة له فيما لم يزل و إنما يوصف منها بالبداء ما لم يكن في الاحتساب ظهوره و لا في غالب الظن وقوعه فأما ما علم كونه و غلب في الظن حصوله فلا يستعمل فيه لفظ البداء؛ پس معنا در گفتة اماميه كه مي‌گويد: «براي خدا در فلان چيز، بدا حاصل شد» يعني «آشكار شد براي او» و اين، به معناي آشكار شدن از او است. مقصود اين نيست كه براي خداوند، رأي جديدي پيش آمد و چيزي كه پنهان بود، بر او آشكار شد. و همه كارهاي خداوند كه پس از نبودن، در آفرينش آشكار مي‌شود، براي خداوند همواره معلوم بوده است؛ بنابراين جايي بدا گفته مي‌شود كه آشكار شدن آن، هرگز به گمان نمي‌آمده و وقوع آن هم تصور نمي‌شده است؛ اما جايي كه آشكار شدن پيش‌بيني مي‌شده يا اين‌كه حاصل شدن آن گمان مي‌رفته است، لفظ بدا در آن به كار نمي‌رود (مفيد، 1413: ص65).

بداء و مهدويت

بحث بداء به طور عمده در سه عرصه از مباحث مهدويت مطرح مي‌شود:

1. در اصل ظهور

بدون ترديد ظهور و قيام حضرت مهدي عليه السلام از وعده‌هاي خداوند است و هرگز در آن تخلف صورت نمي‌گيرد و روايات پرشماري بر حتمي بودن آن تأكيد كرده است. در رواياتي چند قيام جهاني حضرت مهدي عليه السلام از بزرگ‌ترين پديده‌هايي دانسته شده كه به طور قطع در پايان دوران و آستانة رستاخيز شكل مي‌گيرد. رسول گرامي اسلام صلي الله عليه و آله و سلم فرمود:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّي يَقُومَ الْقَائِمُ الْحَقُّ مِنَّا وَ ذَلِكَ حِينَ يَأْذَنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ وَ مَنْ تَبِعَهُ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ اللَّهَ اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ فَأْتُوهُ وَ لَوْ عَلَي الثَّلْجِ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَلِيفَتِي؛ قيامت بر پا نمي‌شود، تا اين‌كه قيام كننده‏اي به‌حق، از (خاندان) ما قيام كند و اين، هنگامي است كه خداوند به او اجازه فرمايد. هر كس از او پيروي كند، نجات مي‌‏يابد و هر كس از او سرپيچد، هلاك خواهد شد… (صدوق، 1378: ج2، ص59؛ اربلي، 1381: ج2، ص459).

همچنين آن حضرت فرمود:

لاتَذهَبُ الدُّنيا حَتّي يَلِيَ اُمَّتِي رَجُلٌ مِنْ اَهلِ بَيْتِي يُقالُ لَهُ المَهْدِي؛ دنيا به انجام نمي‏رسد، مگر اين‌كه امت مرا مردي رهبري كند كه از اهل‌بيت من است و به او مهدي گفته مي‏شود (طوسي، 1411: ص182؛ ترمذي، 1403: ج4، ص505؛ احمد حنبل، بي‌تا: ج1، ص377؛ ابن ابي شيبه، 1409: ج15، ح19484).

اميرمؤمنان عليه السلام نيز بر منبر مسجد كوفه فرمود:

لَو لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنيا اِلاَّ يَوْمٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللّهُ ذلك اليَومَ حَتى يَبْعَثَ ‏اللّهُ رَجُلاً مِنّي؛ اگر از دنيا بيش از يك روز باقي نماند، خداوند آن روز را چنان طولاني خواهد كرد، تا اين كه مردي را از خاندانم را برانگيزد (شيخ طوسي، همان: ص46؛ شيخ صدوق، 1395: ج1، ص317؛ ابن شهر آشوب، 1379: ج2، ص227؛ ابي داود، 1410: ج4؛ كتاب المهدي، ح4282).

پس ممكن نيست خداوند دنيا را به پايان برد و ظهور مهدي موعود عليه السلام تحقق نيابد. البته كسي نيز به چنين ديدگاهي و نه در بداء در اصل ظهور اشاره نكرده است.

بنابراين بداء با اصل تحقق ظهور آخرين حجت الهي هيچ ارتباطي ندارد.

دو. در زمان ظهور

دومين عرصه‌اي كه بداء در آن تصوّر شده و برخي به آن پرداخته‌اند، بحث زمان ظهور است. با توجه به روايات در دست، دربارة زمان ظهور دو ديدگاه پديد آمده است:

ـ ظهور، امري اختياري است كه مردم در آن نقش دارند؛ از اين رو زمان آن را رفتار انسان‌ها تعيين مي‌كند.

ـ زمان ظهور در اختيار خداوند است و تقديم و تأخيري در آن راه ندارد.

ديدگاه نخست بر آن است تا با اشاره به برخي روايات ثابت كند كه ظهور در انتخاب ما است. بر اساس اين نظريه، هر چه آمادگي براي ظهور زودتر حاصل شود، ظهور، نزديك‌تر اتفاق خواهد افتاد.[6] كساني كه چنين ديدگاهي را مطرح كرده‌اند، ابتدا به برخي آيات استناد كرده‌اند كه سرنوشت انسان‌ها را در دست خود آن‌ها دانسته است.[7]

در پاسخ گفته شده است: استدلال به اين‌گونه آيات، جايي قابل قبول است كه توصيه شده باشيم سرنوشت خود را با اتفاق ظهور تغيير دهيم؛ در حالي كه آزمايش كه از سنت‌هاي الهي است، در هر دوره متناسب آن دوره قرار داده شده است و تغيير سرنوشت و كسب سعادت، متناسب آن دوره خواسته شده است. به بيان ديگر، ما در هيچ روايتي توصيه نشده‌ايم كه كاري انجام دهيم تا زمان ظهور پيش بيفتد و آن‌گاه با رفتار خود در آن دوران به سعادت دست يابيم، بلكه به تكليف‌هاي خاص آن دوره مكلف شده‌ايم.

برخي نيز با اين پندار كه اساسي‌ترين دليل غيبت حضرت، رفتار ما انسان‌ها است، به ارائه اين گمانه دست زده‌اند كه بنابراين، انسان‌ها هستند كه با تغيير در رفتار خود مي‌توانند ظهور را نزديك كنند. حاصل اين ديدگاه، آن مي‌شود كه ظهور در اختيار انسان‌ها است. غافل از اين كه اگر از دليل‌هاي ديگر غيبت و نيز آزمايش‌انسان‌ها در اين دوران صرف نظر كنيم، روايات فراواني غيبت آن حضرت را از رازهاي خداوند دانسته‌اند؛ همان‌گونه كه ظهور آن حضرت، سرّي از اسرار الهي دانسته شده است. حقيقت سرّ بودن اين ‏امر را رسول گرامي صلي الله عليه و آله و سلم چنين بيان فرموده‏است:

يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ عِلْمُهُ مَطْوِيٌّ عَنْ عِبَادِ اللَّهِ إِيَّاكَ وَ الشَّكَّ فِيهِ فَإِنَّ الشَّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كُفْرٌ؛ اي جابر! همانا اين امر، امري است از امر خداوندي و سِرّي است از سِرّ خدا كه بر بندگان او پوشيده است. بر حذر باش كه دچار ترديد شوي. همانا شك درباره امر ‏خدا كفر است (شيخ صدوق، 1395: ج1، ص287).

عبد الله بن فضل هاشمي گويد:

از امام صادق عليه السلام شنيدم که فرمود: «براي صاحب الامر ناگزير، غيبتي است که هر باطل جويي در آن به شکّ مي افتد». گفتم: «فدايت شوم! براي چه؟» فرمود: «به سبب امري که ما اجازه نداريم آن را هويدا کنيم…. اي پسر فضل! اين امر، امري از امرهاي الهي و رازي از رازهاي خدا و غيبي از غيب هاي پروردگار است. چون مي‏دانيم خداوند بزرگ مرتبه، حكيم است، تصديق مي‏كنيم همه كارهاي او از روي حكمت است؛ گرچه علت‏ آن ‏كارها بر ما روشن‏ نباشد (همان: ج2، باب44، ح11).

بي گمان اين حکمت، اساسي‌ترين دليل بر اين رخداد بزرگ است؛ بنابراين ضمن اين‌كه مردم در غيبت حضرت نقش داشته‌اند، حكمت‌ها و دليل‌هاي غيبت، فراتر از نقش مردم است؛ از اين رو نمي‌توان گفت با رفتار مردم لزوماً ظهور، قطعي خواهد بود.

اما مهم‌ترين دليل روايي كه در زمينه بداء در زمان ظهور مطرح شده، روايتي است كه ابو حمزه ثمالي از امام باقر عليه السلام نقل كرده است که فرمود:

يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَي قَدْ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَي عَلَي أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَي أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السَّتْرِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتاً عِنْدَنَا وَ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛ اي ثابت! همانا خداوند تبارك و تعالي اين امر را در هفتاد وقت گذاشت. چون حسين ـ صلوات اللَّه عليه ـ كشته شد، خشم خداي متعال بر اهل زمين سخت شد و آن را تا صد و چهل به تأخير انداخت. سپس كه ما به شما خبر داديم، آن خبر را فاش كرديد و از مطلب پوشيده، پرده برداشتيد. بعد از آن، خدا براي آن وقتي نزد ما قرار نداد. خدا هر چه را خواهد محو كند و ثابت گذارد و اصل كتاب نزد او است (كليني، همان: ج1، ص368).

ابو حمزه گويد: «من اين حديث را به امام صادق عليه السلام عرض كردم؛ فرمود: چنين بوده است».

نعماني اين حديث را ـ با اندك تفاوتي در متن ـ از كليني با همان سند كتاب كافي نقل كرده است (نعماني، 1397: ص293). شيخ طوسي نيز روايت را با اندك تفاوتي در سند و متن نقل كرده است (طوسي، 1411: ص428).

ايشان بر اين باورند وقتي برخي رفتار مردم سبب تأخير ظهور مي‌شود، پس به طور حتم با انجام برخي كارها مي‌توان ظهور را نيز جلو انداخت. البته توجه به نكاتي دربارة روايت لازم است:

در همة نقل‌هاي اين روايت، حسن بن محبوب از ابو حمزه نقل كرده است، در حالي كه بر حسب کتاب‌هاي رجال ابو حمزه ثمالي از طبقه چهارم محدثان بوده و وفات او در سال 150 ق واقع شده است. حسن بن محبوب که طبق سند، اين خبر را از ابو حمزه روايت کرده، از طبقه ششم است که در هفتاد و پنج سالگي (در سال 224 ق)، در گذشته است. بنابر اين حسن بن محبوب در سال وفات ابو حمزه، يک سال بيشتر نداشته و در اين صورت، روايت او از ابو حمزه اصلاً امکان ندارد و حتماً شخص ديگري بين او و ابو حمزه واسطه بوده است و چون معلوم نيست او چه کسي بوده است، نمي‌توانيم اين حديث را معتبر بدانيم (خويي، 1413: ج3، ص391 وج5، ص91 و ج15، ص77).

يكي از بزرگان علماي معاصر، پس از بيان ياد شده، مي‌افزايد:

افزون بر آن، خبر واحد ـ اگر چه صحيح باشد ـ در اصول اعتقادي نمي‌تواند حجّت باشد، تا چه رسد به آن که سندش هم مجهول باشد.

آن‌گاه ادامه مي‌دهد:

با وجود احاديث معتبري که همه با صراحت دلالت دارند که ظهور حضرت مهدي عليه السلام و حکومت عدل صالحان به اين زودي‌ها صورت نخواهد گرفت و تا ظهور آن حضرت بايد منتظر تحوّلات شگرف و حوادث خطير در طيّ زمان‌هاي بسيار طولاني بود،[8] با اين حال چگونه مي‌توان به يک خبر واحد مجهول در برابر آن همه احاديث اعتماد نمود؟ به علاوه از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خطبه‌ها و روايات زيادي نقل شده است که در آن‌ها هم به طول مدتي که بايد در طيّ آن به انتظار اين ظهور بود، اشاره شده است و هم از پيشامدهاي بزرگ و امتحانات شديد مؤمنان خبر داده شده است. با وجود اين، چطور ممکن است گفته شود خبر واحد مجهولي که مي‌گويد آن حضرت وقت ظهور را سال هفتاد معيّن کرده است، صحيح است؟ (صافي گلپايگاني، 1377: ص224).

افزون بر آن، صرف نظر از بحث سند، احتمال دارد مقصود روايت، پديد آمدن گشايشي ميان شيعيان باشد و نه ظهور آخرين حجت خداوند؛ چرا كه بنا بر صريح روايات، قيام جهاني به دست دوازدهمين جانشين پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرزند امام عسكري عليه السلام رخ خواهد داد و سال‌هاي ياد شده، هيچ تناسبي با زندگي حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف ندارد.

بنابراين تكاليف ما در دوران غيبت، مقدمة ظهور نيست؛ بلكه ما مكلف به انجام تكليف‌هاي مشخصي هستيم. دوران غيبت، مقدمه دوران ظهور نيست؛ بلكه دوراني است مستقل با ويژگي‌هاي خاص. البته اگر كسي به تكليف خود عمل كرد، خداوند طبق وعدة خود سرنوشت او را تغيير خواهد داد.

در برابر روايت يادشده، برخي روايات، سخن از قطعي بودن زمان ظهور به ميان آورده است كه خواست مردم هيچ نقشي در آن نخواهد داشت، تا بداء حاصل شود. از جمله اين روايات، به موارد زير اشاره مي‌كنيم:

1. رواياتي كه طبق آن‌ها از مسؤوليت‌هاي مهم شيعه، پايداري بر حب اهل بيت عليهم السلام و بغض دشمنانشان و عمل به فرموده‌هاي ايشان است.

كسي از امام صادق عليه السلام پرسيد: «هرگاه شبانه‌روزي آمد كه در آن، امام ديده نشود، چه كنم؟» آن حضرت فرمود: فَأَحِبَّ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَ أَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ حَتَّي يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ آن كس را كه بايد دوست داشته باشي، دوست بدار و آن كس را كه بايد دشمن بداري، دشمن بدار (تولي و تبري را از دست مده) تا خداوند عزوجل او را ظاهر كند (كليني، همان: ج1، ص342).

عبد اللَّه بن سنان گويد:

با پدرم بر امام صادق عليه السلام وارد شديم. آن حضرت فرمود:

چگونه به سر خواهيد برد، اگر جايي قرار بگيريد كه در آن، امامي راهنما و نشانه‏اي چشمگير نبينيد؟ پس هيچ كس از آن سرگرداني، رهايي نمي‏يابد، مگر آن كس كه به دعايي همچون دعاي غريق دست نيايش بردارد». پدرم گفت: «به خدا قسم! اين، بلا است. فدايت شوم! در چنين وضعي، چه كنيم؟» فرمود: «هر گاه چنين شود ـ البتّه تو آن زمان را هرگز در نمي‏يابي ـ پس بدانچه در ميان داريد، بياويزيد (= جدا نشويد) تا وضع بر شما روشن شود (نعماني، همان: ص159).

حارث بن مغيره نضري گويد: به حضرت امام صادق عليه السلامعرض كردم:

براي ما روايت شده است كه صاحب اين امر، زماني از نظر ناپديد مي‏شود. در آن حال، چه كنيم؟» فرمود: «شما به همان امر نخستين كه بر آن هستيد چنگ زنيد و متّصل باشيد، تا وضع براي شما روشن شود (همان).

از اين روايات به روشني به دست مي‌آيد كه تكليف اساسي، عمل به دستورهاي امامان پيشين و موفقيت در آزمايش‌هاي دوران غيبت است.

2. رواياتي كه عجله كنندگان در امر ظهور را به شدّت نكوهش كرده است.

عبد الرحمن بن كثير گويد: خدمت امام صادق عليه السلام نشسته بودم كه مهزم وارد شد و عرض كرد: «قربانت! به من خبر دهيد اين امري كه در انتظارش هستيم، كي واقع مي‏شود؟» امام فرمود:

يَا مِهْزَمُ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسَلِّمُونَ؛ اي مهزم! وقت‏گذاران، دروغ گفتند و شتاب‏كنندگان هلاك شدند و تسليم‏شوندگان نجات يافتند (كليني، همان: ج1، ص368).

عبد الرّحمن بن كثير از امام صادق عليه السلام روايت كرده است كه درباره آيه: (أَتي‏ أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوه)؛ «امر خداوند به زودي فرا رسد در آمدنش شتاب نكنيد» (نحل، 1)، فرمود:

هُوَ أَمْرُنَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَاتَسْتَعْجِلَ بِهِ حَتَّي يُؤَيِّدَهُ اللَّهُ بِثَلَاثَةِ أَجْنَادٍ الْمَلَائِكَةِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الرُّعْبِ وَ خُرُوجُهُ عليه السلام كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه و آله و سلم وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَي (كَما أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ و ان فريقاً من المؤمنين لكارهون) (انفال، 5)؛ آن، امر ما است كه خداوند عزّ و جلّ امر فرموده است كه در مورد آن، شتاب نشود، تا آن‌كه )خداوند( او را با سه )لشكر( ياري فرمايد كه عبارتند از: فرشتگان، مؤمنان و هراس. خروج آن حضرت، همانند هجرت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم است و اين، (طبق) فرمايش خداي تعالي است كه: «همچنان كه پروردگارت تو را به حقّ و راستي از خانه‏ات به درآورد» (نعماني، همان: ص243، ح43).

ابراهيم بن مهزم از پدر خود از امام صادق عليه السلام روايت كرده، گويد:

در محضر آن حضرت از فرمانروايان فلان خاندان ياد كرديم؛ فرمود: إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنِ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةً يُنْتَهَي إِلَيْهَا فَلَوْ قَدْ بَلَغُوهَا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَ لَمْ يَسْتَأْخِرُوا؛ مردم از شتاب‌جويي‏شان در اين امر نابود شدند. همانا خداوند، با شتاب بندگان شتاب نمي‏كند. اين كار را پاياني است كه به آن مي‌رسد. چون بدان پايان رسيدند، ديگر نه ساعتي پيش مي‏افتد و نه تأخير مي‌‌شود (كليني، همان، ج1، ص368).

اين روايت را نعماني نيز از كليني نقل كرده است (نعماني، همان: ص297).

همچنين امام باقر عليه السلام در پاسخ به زيد بن علي بن حسين عليه السلامكه مردم از وي دعوت به قيام كرده بودند، فرمود:

فَلَا تَعْجَلْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَ لَا تَسْبِقَنَّ اللَّهَ َتُعْجِزَكَ الْبَلِيَّةُ فَتَصْرَعَكَ... ؛ عجله نكن كه خداوند، به شتاب بندگان، شتاب نخواهد كرد. بر خدا پيشي نگير كه گرفتاري‌ها تو را ناتوان و زمينگير مي‌كند (كافي، همان: ج1، ص357).

اين روايات و مانند آن به طور روشن مردم را به پرهيز از شتاب در امر ظهور سفارش كرده است.

البته ممكن است كسي بگويد اگر چنين است، چرا آن حضرت، مردم را به دعاي فراوان براي فرج دعوت كرده است.... وَ أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُم‏؛ و فراوان براي فرج دعا كنيد كه همانا گشايش شما در آن دعا كردن است (طوسي، 1411: ص290؛ شيخ صدوق، 1395: ج2، ص483؛ طبرسي، 1403: ح2، ص469).

پاسخ اين‌كه: در خود اين روايت، حكمت اين دعا روشن شده و آن اين كه دعاي براي فرج، خود نوعي گشايش و فرج براي مردم است. ديگر اين‌كه دعا براي فرج، به نبود بداء در نشانه‌ها ارتباطي ندارد؛ چون خداوند براي ظهور، زماني را مقدر فرموده و اين زمان هم با آگاهي از اين است كه مردم مي‌خواهند و دعا مي‌كنند.

3. رواياتي كه فلسفة مهم غيبت را آزمايش انسان‌ها به تكاليف اين دوران دانسته است، نه تلاش براي نزديك كردن ظهور.

علي بن جعفر از برادرش، حضرت موسي بن جعفر عليهم السلام روايت كرده است كه فرمود:

إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهَ اللَّهَ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا فَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّي يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ يَمْتَحِنُ اللَّهُ بِهَا خَلْقَهُ... ؛‏ هنگامي كه پنجمين فرزند از امام هفتم ناپديد شود، پس خدا را، خدا را (مواظب باشيد) در دينتان كه شما را از آن دور نسازند؛ چرا كه صاحب اين امر، ناگزير از غيبتي خواهد بود، تا كسي كه بدين امر قائل است، از آن بازگردد. همانا آن، آزمايشي از جانب خدا است كه خداوند، خلق خود را بدان وسيله مي‏آزمايد... (نعماني، همان: ص154).

ابن ابي يعفور گويد: شنيدم امام صادق عليه السلام مي‌فرمود: «واي بر سركشان عرب از امري كه نزديك است! (واي بر آن‌ها در زمان ظهور امام قائم عليه السلام كه نزديك است!)». عرض كردم: «قربانت شوم! چند نفر از عرب، همراه حضرت قائم خواهند بود؟» فرمود: «چند نفر اندك». عرض كردم: «به خدا سوگند! كساني از ايشان كه از اين امر سخن مي‌گويند (اظهار عقيده به امام زمان مي‌كنند) بسيارند». فرمود:

لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا وَ يُمَيَّزُوا وَ يُغَرْبَلُوا وَ يُسْتَخْرَجُ فِي الْغِرْبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ؛ مردم ناچار بايد بررسي شوند و جدا گردند و غربال شوند و خلق بسياري از غربال بيرون ريزند (كليني، همان: ج1، ص370).

منصور صيقل گويد: من و حارث بن مغيره با جماعتي از اصحابمان (= شيعيان) خدمت امام صادق عليه السلام نشسته بوديم (و از ظهور دولت حق سخن مي‌گفتيم) آن حضرت، سخن ما را مي‌شنيد. سپس فرمود:

فِي أَيِّ شَيْ‏ءٍ أَنْتُمْ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّي تُغَرْبَلُوا لَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّي تُمَحَّصُوا لَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّي تُمَيَّزُوا لَا وَ اللَّهِ مَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَاسٍ لَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّي يَشْقَي مَنْ يَشْقَي وَ يَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ؛

كجاييد شما؟ هيهات! هيهات! نه به خدا سوگند! آنچه به سويش چشم مي‌كشيد، واقع نشود، تا اين كه غربال شويد. نه به خدا سوگند! آنچه به سويش چشم مي‌كشيد، واقع نشود، تا اين كه بررسي شويد. نه به خدا سوگند! آنچه به سويش چشم مي‌كشيد، واقع نشود، سوگند! تا آن‌كه جدا شويد. نه به خدا سوگند! آنچه به سويش چشم مي‌كشيد، واقع نشود، جز بعد از نوميدي. نه به خدا سوگند! آنچه به سويش چشم مي‌كشيد، واقع نشود، تا شقي به شقاوت برسد و سعيد به سعادت (همان).

4. رواياتي كه معرفت امام و انجام مسؤوليت‌هاي در قبال او را بسان حضور در عصر ظهور و كنار مهدي موعود عليه السلام دانسته است.

فضيل بن يسار گويد: از امام صادق عليه السلام درباره قول خداي تعالي (َيوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ) (اسراء، 71)؛ پرسيدم. فرمود:

يَا فُضَيْلُ اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِداً فِي عَسْكَرِهِ لَا بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لِوَائِهِ؛ اي فضيل! امام خود را بشناس؛ زيرا هر گاه امامت را شناختي، تقدم يا تأخر اين امر، زيانت ندهد. كسي كه امامش را بشناسد و پيش از قيام صاحب الأمر بميرد، مانند كسي است كه در لشكر آن حضرت بوده است. نه؛ بلكه مانند كسي است كه زير پرچم آن حضرت نشسته باشد (كليني، همان: ج1، ص371).

5. رواياتي كه شناخت اين امر را حقيقت انتظار فرج معرفي كرده است.

ابو بصير گويد: به امام صادق عليه السلام عرض كردم: «قربانت شوم! كي فرج و گشايش باشد؟» فرمود: يَا أَبَا بَصِيرٍ وَ أَنْتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ لِانْتِظَارِهِ؛ اي ابا بصير! تو هم از جمله دنياخواهاني؟ كسي كه اين امر را بشناسد، به واسطه انتظارش براي او فرج حاصل شده است (همان).

البته روشن است در پس شناخت راستين، انجام تكاليف مناسب آن قرار دارد.

6. رواياتي كه تقديم و تأخير ظهور را مهم ندانسته و فقط معرفت امام را امر اساسي معرفي كرده است. روشن است پس از شناخت، تكاليفي متوجه انسان مي‌شود.

فضيل بن يسار گويد: شنيدم امام باقر عليه السلام مي‌فرمود:

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِه؛ كسي كه بميرد و امامي نداشته باشد، مرگ او مرگ جاهليت است و هر كس بميرد و ‌امامش را بشناسد، تقدم يا تأخر اين امر، او را زيان ندهد. هر كس بميرد، در حالي كه امامش را بشناسد، مانند كسي است كه در خيمه امام قائم و همراه او باشد (كليني، همان، ج1، ص371؛ نعماني، همان: ص330).

همان‌گونه كه ياد شد، معرفت امام از آن جهت اهميت دارد كه مقدمة لازم براي انجام تكاليف الهي است.

7. رواياتي كه مهم‌ترين مسؤوليت دوران غيبت را پرهيزكاري و تمسك به دين الهي دانسته‌اند.

يمان تمّار گويد: امام صادق عليه السلام فرمود:

«إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً الْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِشَوْكِ الْقَتَادِ بِيَدِهِ». ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيّاً ثُمَّ قَالَ «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَ لْيَتَمَسَّكْ بِدِينِهِ»؛ صاحب اين امر را غيبتي است كه در آن، هر كس از دين خود دست برندارد (در سختي و بزرگي كار) همانند كسي است كه با كشيدن دست به ساقه قتاد (= بوته‏اي تيغ‏دار است) خارهاي آن را از آن بزدايد». سپس مدّتي سر به زير افكند و سپس فرمود: «صاحب اين امر، غيبتي دارد؛ پس بنده خدا بايد پرهيزكاري پيشه كند و به دين خود پايدار باشد» (نعماني، همان: ص169).

امام صادق عليه السلام فرمود:

إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ لَا تَرَي إِمَاماً تَأْتَمُّ بِهِ فَأَحْبِبْ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَ أَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ حَتَّي يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَل؛ آن‌گاه كه صبح و شام مي‏كني، در حالي كه امامي را نمي‏بيني كه از وي پيروي كني، آن را كه دوست مي‏داشتي، دوست بدار و آن را كه دشمن مي‏داشتي، دشمن بدار، تا خداي تعالي او را آشكار كند (شيخ صدوق، 1395: ج2، ص348).

صقر بن أبي دلف گويد: از امام جواد عليه السلام شنيدم كه مي‏فرمود:...

فَيَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ وَ يُنْكِرُهُ الْمُرْتَابُونَ وَ يَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِ الْجَاحِدُونَ وَ يَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَّاتُونَ وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ يَنْجُو فِيهَا الْمُسْلِمُون؛‏... مخلصان در انتظار قيامش باشند و شكّاكان انكارش كنند، و منكران، يادش را استهزا كنند، و تعيين‏كنندگان وقت ظهورش دروغ گويند، و شتاب‏كنندگان در غيبت، هلاك شوند، و تسليم‏شوندگان در آن، نجات يابند (همان، ج2، ص378).

8. رواياتي كه در آن، ظهور حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف به قيامت تشبيه شده است. روشن است زمان قيامت، فقط نزد خداوند است و كسي نيز نمي‌تواند آن را تغيير دهد.

امام رضا عليه السلام فرمود:

وَاَمَّا «مَتي.» فَاِخْبارُهُ عَنِ الوَقْتِ. فَقَدْ حَدَّثَني اَبي عَنْ اَبيهِ عَنْ آبائِهِ اَنَّ النَّبِي صلي الله عليه و آله و سلم قيلَ لَهُ: يا رَسُولَ اللَّهِ مَتي يَخْرُجُ القائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقالَ صلي الله عليه و آله و سلم : مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ اَلَّتي لا يُجَلّيها لِوَقْتِها اِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَالاَرْضِ لا تَأْتِيَنَّكُم اِلاَّ بَغْتَةً؛ اما كي خواهد بود؟ اين خبر دادن از وقت است. پدرم از پدرانش روايت كند كه از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم سؤال شد: اي رسول خدا! قايم از فرزندان شما كي خروج مي‌كند؟ فرمود: مثل او مثل قيامت است كه «لا يجلّيها لوقتها...».

دربارة زمان قيامت، خداوند به طور صريح، علم آن را ويژه خود دانسته است؛ آنجا كه مي‌فرمايد:

(يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّي لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتيكُمْ إِلاَّ بَغْتَةً يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللَّهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ)؛ از تو در باره قيامت مي‌پرسند (كه) وقوع آن چه وقت است؟ بگو: «علم آن، فقط نزد پروردگار من است. جز او (هيچ كس) آن را به موقع خود آشكار نمي‌كند. (اين حادثه) بر آسمان‌ها و زمين، گران است. جز ناگهاني، به شما نمي‌رسد». (باز) از تو مي‌پرسند، گويي تو از (زمان وقوع) آن آگاهي. بگو: «علم آن، تنها نزد خداوند است؛ ولي بيشتر مردم نمي‌دانند» (شيخ صدوق، 1378: ج2، ص266؛ همو، 1395: ج2، ص372).

با توجه به اين دسته روايات كه نه فقط زمان ظهور را در علم و ارادة خداوند دانسته؛ بلكه امر ديگري را در آن دخيل ندانسته است، ادعاي بداء در زمان ظهور امام زمان عليه السلام نه با معناي اصطلاحي بداء سازگاري دارد (چرا كه زماني براي ظهور تعيين نشده و كسي از آن آگاهي ندارد، تا خلاف آن صورت پذيرد.[9]) و نه از طريق روايت ياد شده مي‌توان آن را اثبات كرد. بنابراين چه بخواهيم و چه نخواهيم، ظهور، در زمان مقرر رخ خواهد داد. مهم آن است كه ما به گونه‌اي زندگي كنيم كه هرگاه به طور ناگهاني آن اتفاق افتاد، در كمال آمادگي براي درك آن دوران باشيم. البته برخي روايات ياد شده، فقط به عنوان شاهد بحث مي‌تواند بررسي شود.

3. در نشانه‌هاي ظهور

به اين معنا كه در نشانه‌هاي حتمي، بداء حاصل شود و ظهور تحقق يابد، بدون آن‌كه نشانه‌اي پديد آمده باشد.

كساني كه در اين بحث قائل به بداء شده‌اند، به نوعي خواسته‌اند تعارض بين رواياتي كه دفعي بودن ظهور را مي‌رساند يا اين‌كه گفته شده در همة لحظه‌ها منتظر فرج باشيد يا اين‌كه ظهور، هنگام غفلت مردم تحقق مي‌يابد را با حتمي بودن نشانه‌ها رفع كنند. اين‌ها كه از سويي بر رخداد اين نشانه‌ها پيش از ظهور تأكيد مي‌كنند و از سويي با روايات ياد شده روبه‌رو هستند، با مطرح كردن بداء مي‌گويند: مي‌تواند ظهور اتفاق بيفتد؛ در حالي كه هيچ‌يك از نشانه‌ها نيامده است.

البته ايشان به روايتي نيز در اين باره استناد كرده‌اند. در اين روايت مي‌خوانيم: أبو هاشم داود بن قاسم جعفري گفت: در حضور امام جواد عليه السلام بوديم؛ از سفياني و حتمي بودن آن در روايت‌ها، سخن به ميان آمد. پرسيدم: «آيا در امر حتمي هم بداء پيش مي‌آيد؟» فرمود: «آري». گفتيم: «مي‌ترسيم دربارة قائم هم بداء پيش آيد». فرمود: الْقَائِمُ مِنَ الْمِيعَادِ؛ قائم عجل الله تعالي فرجه الشريف وعدة الهي است )و در آن، تخلف نمي‌شود( (نعماني، همان: ص302).

البته با توجه به راوي دوم، از نظر سند، روايت غير معتبر است. برخي با توجه به اين كه در روايت گفته شده است در نشانه‌هاي حتمي نيز وجود بداء احتمال دارد، گفته‌اند:

غير ظهور و خروج حضرت حجة بن الحسن بن علي المهدي صلوات الله عليه که حال از عمر شريفش هزار و چهل سال و چيزي مي‌گذرد که خواهد شد و تبديل و خلفي در او نخواهد شد ما بقي آنچه رسيده از آيات و علامات پيش از ظهور و مقارن آن، همه قابل تغيير و تبديل و تقديم و تأخير و تأويل به چيز ديگر که از اهل بيت عصمت عليهم السلام رسيده باشد، هست؛ حتي آن‌ها که در شمار محتوم ذکر شده. چه ظاهراً مراد از محتوم در آن اخبار، نه آن است که هيچ قابل تغيير نباشد و ظاهر همان را که فرمودند، به همان نحو بيايد؛ بلکه مراد ـ و الله يعلم ـ مرتبه‌اي است از تأکيد در آن که منافاتي با تغيير در مرحله‌اي از انحاي وجود آن نداشته باشد. و مؤيد اين مقال است آنچه شيخ نعماني در غيبت خود از ابي هاشم داود بن قاسم جعفري روايت کرده (نوري، 1377: ص832).

برخي بزرگان در اين گفته، بحث و مناقشه كرده‌اند كه خلاصه آن، چنين است:

اول. جزم کردن به اين‏که تمام علائم ظهور، قابل تغيير است، با روايات بسيار، بلکه متواتري که تصريح كرده‌اند بعضي از آن‌ها محتوم است که تغيير و تبديلي در آن نيست، منافات دارد.

دوم. تغيير تمام علائم، مستلزم نقض غرض است كه درباره خداوند متعال، محال مي‏باشد؛ زيرا که غرض و منظور از قرار دادن علائم و نشانه‏ها آن است که مردم به وسيله آن‏ها، امام غايب خود را بشناسند، و از هر کسي که به دروغ، ادعاي امامت کند، پيروي ننمايند؛ پس هرگاه تمام نشانه‏ها تغيير کند، و هيچ يک از آن‌ها براي مردم آشکار نشود، نقض غرض لازم مي‏آيد، كه دربارة خداوند، محال است. دليل بر اين‏که قرار دادن علائم براي شناختن امام قائم عجل الله تعالي فرجه الشريف است ـ اضافه بر اين‏که غرض عقلايي از نصب علائم و پرهيز از لغو، همين است ـ اخبار بسياري است.

سوم. تغيير علامت‏هايي که حتمي بودن آن‌ها تصريح شده، سبب گمراهي و به اشتباه انداختن مردم است ـ چنان‏که مخفي نيست ـ زيرا که فهميديم اين‏ها نشانه‏هايي براي شناخت قائم‏ عجل الله تعالي فرجه الشريف قرار داده شده‏اند.

چهارم. تغيير يا منتفي‌شدن علامت‏هايي که محتوم‌بودن آن‌ها تصريح شده، مستلزم آن است‌که خداوند، خود و فرشتگان و پيغمبران و اوليايش را تکذيب کند‌ـ چنان‏که در حديث آمده بود‌ـ و قبح آن بر کسي پوشيده نيست.

پنجم. حمل کردن محتوم بر آنچه نوعي تأکيد دارد و منصرف كردن آن از معناي حقيقي‏اش ـ آن‏طور که در سخنان اين عالم محترم آمده است ـ هيچ شاهد و مؤيّدي ندارد؛ چون اگر شاهدي داشت، بيان مي‏كرد (موسوي اصفهاني، 1379: ح1، ص447-451).

به نظر مي‌رسد علامة مجلسي به اشكال روايت توجه داشته و در مقام توجيه، چنين نوشته است:

احتمال دارد منظور از بداء در امور حتمي الوقوع، بداء در ويژگي‌هاي آن باشد، نه در اصل آن؛ مانند خروج سفياني پيش از رفتن بني عباس و از اين قبيل.[10]

البته برخي از بزرگان معاصر در پاسخ ديدگاه علامه مجلسي، آن را مخالف سياق روايت دانسته، معتقدند سياق روايتي كه از حتمي‌الوقوع بودن حادثه و عروض بداء در خود آن، سخن مي‌گويد، با اين نظر و احتمال علامه ناسازگار و دست‌كم خلاف ظاهر است (عاملي، 1377: ص49).

به نظر مي‌رسد بهتر بود پيش از آن‌كه سخن به اينجا برسد، خود روايت در جايگاه مهم‌ترين دليل بر مدعا بررسي مي‌شد؛ چرا كه نكاتي در روايت، محل دقت و تأمل است؛ از جمله:

1. اين روايت، فقط در كتاب الغيبه نعماني نقل شده است و در هيچ يك از منابع ديگر به چشم نمي‌خورد.

2. حتي مضمون روايت نيز در سخنان ديگر معصومان عليهم السلام مورد اشاره قرار نگرفته است.

3. در سند روايت، شخصي به نام محمد بن احمد بن عبد الله خالنجي وجود دارد كه در هيچ يك از كتاب‌هاي رجالي به وي اشاره نشده است.

بنابراين به راحتي نمي‌توان ادعاي بداء را در نشانه‌هاي حتمي پذيرفت؛ چرا كه افزون بر مطالب ياد شده:

اولا. دقت در معناي واژة «محتوم» كه پس از نشانه‌ها ذكر شده، دليلي است بر اين كه بداء در نشانه‌هاي حتمي ممكن نيست.

اين كلمه كه فقط يك بار با تعبير «حتما» در قرآن استفاده شده است،[11] به معناي امري اجتناب ناپذير است و عموم لغت‌شناسان بر اين مطلب تأكيد كرده‌اند.

طريحي «حتم» را واجبي دانسته كه اراده بر آن تعلق گرفته، اسقاط آن امكان‌پذير نيست.[12] راغب اصفهاني آن را به قضاي مقدر معنا كرده است.[13] ابن منظور نيز آن را به معناي قضا و وجوب قضا دانسته است كه گريزي از انجام آن نيست.[14] خليل بن احمد نيز آن را با تعبير «ايجاب القضاء» تعريف كرده است.[15]

يكي از پژوهشگران معاصر، پس از نقل برخي سخنان بزرگان لغت، ديدگاه خود را اين‌چنين مي‌نگارد:

أنّ المعني الحقيقيّ لهذا اللفظ هو الجزم و البتّ في حكم أو عمل؛ معناي حقيقي براي اين لفظ عبارت از جزم و قطع در حكم و عمل است (مصطفوي، 1360: ج2، ص163).

اين، همان ثبت در لوح محفوظ است.

ثانيا، در روايات فراواني بر حتمي بودن آن‌ها تصريح و تأكيد شده است و قول به بداء در آن‌ها سبب مي‌شود آن تأكيدها لغو باشد.

امام صادق عليه السلام فرمود:

قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام خَمْسُ عَلَامَاتٍ مَحْتُومَاتٍ الْيَمَانِيُّ وَ السُّفْيَانِيُّ وَ الصَّيْحَةُ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَ الْخَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ؛ پيش از قيام قائم پنج نشانة حتمي خواهد بود: يماني و سفياني و صيحه و قتل نفس زكيه و فرو رفتن در ( سرزمين) بيداء (شيخ صدوق، 1395: ج2، ص650).

اين حتمي بودن، در حديث حمران بن اعين از امام صادق عليه السلام با تأكيد بيشتري تبيين شده است كه فرمود: مِنَ الْمَحْتُومِ الَّذِي لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ وَ خَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَ الْمُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ؛ از نشانه‌هاي حتمي كه ناگزير پيش از قيام قائم عجل الله تعالي فرجه الشريف خواهد بود، خروج سفياني و فرو رفتن در سرزمين بيداء و كشته شدن نفس زكيه و منادي از آسمان است (نعماني، همان: ص264).

نتيجه

آري؛ با توجه به اين روايات و مانند آن و تأكيد بر حتمي بودن نشانه‌هاي ياد شده، بداء در آن‌ها غير قابل قبول خواهد بود؛ بنابراين بداء با هيچ‌يك از بحث‌هاي سه‌گانه مربوط به ظهور(اصل، زمان و نشانه‌ها) هيچ ‌گونه ارتباطي ندارد؛ و الله اعلم.

منابع و مآخذ

1. قرآن كريم، ترجمه: محمّد مهدي فولادوند، چاپ سوم، تهران، دارالقرآن الكريم، 1418ق.

2. ابن ابي شيبه، المصنف، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، 1409ق.

3. ابن اثير، النهاية في غريب الحديث، قم، مؤسسه اسماعيليان، 1364ش.

4. ابن منظور، محمّدبن مكرم، لسان العرب، هفت جلد، چاپ اول، بيروت، دار صادر للطباعة و النشر، 1997م.

5. ابي داود، سنن ابي داود، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، 1410ق.

6. احمدبن حنبل، مسند احمد، بيروت، دار صادر، بي‌تا.

7. اربلي، علي بن عيسي، كشف الغمة في معرفة الائمة عليهم السلام، تبريز، مكتبة بني هاشمي، 1381ش.

8. ترمذي، محمدبن عيسي، سنن ترمذي، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، 1403ق.

9. ثعالبي، عبدالرحمان بن محمد، تفسير ثعالبي، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1418ق.

10. جصاص، احكام القرآن، بيروت، دارالكتب العلميه، 1415ق.

11. خزاز قمي، علي بن محمد، كفاية الاثر، قم، انتشارات بيدار، 1401ق.

12. خويي، سيد ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، بي‌جا، 1413ق.

13. راغب ‏اصفهاني، حسين، المفردات في‏ غريب ‏القران، چ 2، دفتر نشر الكتاب.

14. سمرقندي، ابو ليث، تفسير سمرقندي، بيروت، دارالفكر، بي‌تا.

15. صافي گلپايگاني، لطف اللّه، منتخب الاثر، قم، موسسة السيّدة المعصومة عليها السلام،، 1419 ق.

16. ــــــــــــ، گفتمان مهدويت، چاپ اول، قم، انتشارات مسجد جمكران، 1377ش

17. صدوق، محمدبن علي بن حسين بن بابويه، توحيد، قم، انتشارات جامعه مدرسين، 1357ش.

18. ــــــــــــ، كمال الدين و تمام النعمة، دو جلد، چاپ دوم، قم، دارالكتب الاسلاميه، 1395 ق.

19. ــــــــــــ، عيون اخبار الرضا عليه السلام، دو جلد، تهران، انتشارات جهان، 1378ق.

20. طباطبايي، محمّد حسين، الميزان في تفسير القران، بيست جلد، چ 11، قم، دفتر انتشارات اسلامي، 1361ش.

21. طبرسي، احمدبن علي، الاحتجاج، مشهد مقدس، نشر مرتضي، 1403 ق.

22. طريحي، فخر الدين، مجمع‏البحرين، سه جلد، چاپ اول، قم، مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة، 1415 ق.

23. طوسي، محمّدبن الحسن، الفهرست، نجف اشرف، مكتبة المرتضوية، بي‌تا.

24. ــــــــــــ، كتاب الغيبة، قم، موسسه معارف اسلامي، 1411 ق.

25. عاملي، سيد جعفر مرتضي، جزيره خضرا در ترازوي نقد (پژوهشي در علامات ظهور، بيان الائمه، خطبة البيان، جزيره خضرا، ترجمه: محمد سپهري، قم، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، چاپ سوم، 1377ش.

26. عسكري، ابو هلال (م395)، الفروق اللغوية، قم، مؤسسه النشر الاسلامي التابعة لجماعه المدرسين بقم المشرفة، 1412ق.

27. عياشي، محمّدبن مسعود، تفسير العياشي، تهران، چاپخانه علميه، 1380 ق.

28. فراهيدي، خليل بن احمد، كتاب العين، بي‌جا، مؤسسه دار الهجرة، 1409ق.

29. كليني، محمّدبن يعقوب، الكافي، هشت جلد، چاپ چهارم، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1365ش.

30. مجلسي، محمّد باقر، بحارالانوار، 110 جلد، بيروت، موسسة الوفاء، 1404 ق.

31. محمدبن شهر آشوب مازندراني، المناقب، قم، مؤسسه انتشارات علامه، 1379ق.

32. مصطفوي، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1360 ش.

33. مفيد، محمدبن محمدبن النعمان، تصحيح الاعتقاد، قم، كنگره شيخ مفيد، 1413ق.

34. مكارم ‏شيرازي وديگران، ناصر، تفسير نمونه، چ چهلم، دارالكتب ‏الاسلاميه، 1380ش.

35. موسوي اصفهاني، سيّد محمّد تقي، مكيال المكارم، ترجمه سيّد مهدي حائري قزويني، چاپ پنجم، دو جلد در يك جلد، تهران، دفتر تحقيقات و انتشارات بدر، 1379 ش.

36. نجاشي، احمدبن‏علي بن احمد بن عباس(م450ق)، رجال نجاشي، دوجلد، قم، انتشارات جامعه مدرسين، 1407ق.

37. نعماني، محمّد بن ابراهيم، الغيبة، تهران، مکتبة الصدوق، 1397 ق.

38. نوري، ميرزا حسين، نجم الثاقب، چاپ2، قم، انتشارات مسجد جمكران، 1377ش.

تاريخ دريافت: 18/3/1388

 تاريخ تأييد: 22/4/1388

[1]. بيشتر اهل سنت با ارائه تعريفي نادرست براي بداء ـ كه مستلزم جهل، تغيير و تبدل در خداوند مي‌شود ـ و نسبت دادن آن به شيعه، آن را غير جايز دانسته‌اند در حالي كه هيچ يك از بزرگان شيعه اين‌گونه بداء را به خداوند نسبت نداده‌‌اند. (نك: جصاص، 1415: ج1، ص651؛ ابو ليث سمرقندي، بي‌تا: ج1، ص109؛ ابن اثير، 1364: ج1، ص 109؛ ثعالبي، 1418: ج1، ص 101.

[2]. تشريح و تفصيل اين مطلب در كتاب‌هاي كلامي و تفسيري به طور مفصل آمده است و از محلّ بحث اين مقال نيز خارج است؛ لذا به طور خلاصه به اين مطلب بر اساس استفاده از اخبار و سخنان دانشمندان اشاره مي‌كنيم.

[3]. (... كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في‏ شَأْنٍ) (الرحمن، 29).

[4]. (وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْديهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ... ) (مائده، 64).

[5]. (انَّ اللَّهَ لا يُغَيّرُ ما بِقَومٍ حَتّي‏ يُغَيّروا ما بِانفُسِهِم) (رعد، 11).

[6]. نك: سيد محمد مرتضوي، «ظهور حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف در انتخاب ماست»، مشرق موعود، ش11، 1388، ص139.

[7]. مانند آيه 11 سوره رعد.

[8]. محمّد بن منصور صيقل از پدر خود روايت كرده كه گويد: «بر امام باقر عليه السلام وارد شدم و جماعتي نزد او بودند پس در آن ميان كه ما با يك ديگر سخن مي‏گفتيم و آن حضرت روي به يكي از ياران خود داشت، ناگاه رو به ما كرده فرمود: شما در مورد چه چيز سخن مي‏گوئيد؟ هيهات! هيهات! آنچه گردن‌هاي خود را به سويش مي‏كشيد (منتظر آن هستيد) واقع نخواهد شد تا اينكه پاكسازي شويد، [هيهات‏] و آنچه گردن‌هاي خويش را به سوي آن مي‏كشيد واقع نمي‏گردد تا اينكه باز شناخته و از يك ديگر جدا شويد و آنچه گردن‏هاي خود را به سويش مي‏كشيد واقع نخواهد شد تا اين كه غربال شويد، و آنچه گردن‌هاي خويش را به جانب آن مي‏كشيد واقع نخواهد شد مگر پس از نوميدي، و آنچه به جانبش گردن‌هاي خود را مي‏كشيد واقع نخواهد شد تا كسي كه اهل نگون‌بختي است به سيه‏روزي، و آنكه اهل سعادت است به نيكبختي رسد. نعماني، 1397: ص209، ح16؛ و نيز از رسول گرامي صلي الله عليه و آله نقل است كه فرمود: مهدي اين امت از نسل حسين است آن هنگام كه دنيا گرفتار هرج و مرج و فتنه‌هاي فراوان گرديد و راه‌ها بسته شد... ، حمويني: ج2، ح403؛ سليمان بن خالد گويد از امام صادق عليه السلام شنيدم فرمود: پيش‌تر از قائم دو مرگ خواهد بود يكي مرگ سرخ و ديگري مرگ سفيد... مرگ سفيد طاعون است (شيخ صدوق، 1395، ج2، ص655، ح27).

[9]. دليل‌هايي بر نامشخص بودن زمان ظهور بيان شده است كه از جمله آنها روايتي است كه از امام باقر عليه السلام و امام رضا عليه السلام نقل شده است. نك: خزاز قمي، 1401: ص250، شيخ صدوق، 1395: ج2، ص372، ح6.

[10]. إنه يحتمل أن يكون المراد بالبداء في المحتوم البداء في خصوصياته لا في أصل وقوعه كخروج السفياني قبل ذهاب بني العباس و نحو ذلك (مجلسي، همان: ج 52، ص251).

[11]. (وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وارِدُها كانَ عَلي‏ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا)؛ و هيچ كس از شما نيست مگر [اينكه‏] در آن وارد مي‏گردد. اين [امر] همواره بر پروردگارت حكمي قطعي است (مريم، 71).

[12]. الحتم: الواجب المعزوم عليه... و تحتم وجب وجوبا لا يمكن إسقاطه. و منه الأمر المحتوم؛ (طريحي، 1415: ج‏6، ص 32).

[13]. الحَتْم: القضاء المقدّر؛ (راغب اصفهاني، 1404: ص 218).

[14]. الحَتْمُ: اللازم الواجب الذي لا بد من فعله؛ (ابن منظور، 1997: ج‏12، ص 113).

[15]. الحتم: إيجاب القضاء؛ (فراهيدي، 1409: ج‏3، ص 195).